

علافتاب تو خاکستین  
علاججو دریا تو همچون زباب  
تو میانی نفس سیک بدگر  
که از آن هر دو ان پیر تو پیر  
نجمین بساعت من بنویس  
زین هر دو پای ترا بر کم  
بگفت این سو مکید نماند  
بزدن مع بر مکید آن مخترم  
بدت قول خود این حمل کن  
بیک قرب نسیه که در دل درم  
دران حمله مکید بند مانگ  
نفری بر آمد که ان صف در  
زودش گنوی حمله آن گمان

عجائز تو رده کترین  
جهان عدو از عیال تو خراپ  
بماند ز تو در جهان یک تو کتر  
من آن علی بنو از من خیر  
برم پیش سید ترا با کن  
بیز راه پیش پیکان افکنم  
یک کوه مرگ جسدان بجاخت  
پسیر که در زخم خودش کم  
پسیر سست من بود علی که  
در افتاد در کافران ترسین کم  
و که درونم همیشه نش تا کم  
بلقند جمله که این حیدر است  
که اتم بشد غایب ندر میان

یک از خاک کرد  
جهان کشت تار یک کرد

جهان کشت تار یک کرد  
که میانه ضرب افکنند  
چو افتاد آن اتم اندر گمان  
بسیخ بکیر بلوک سینان  
دو شمشیر در هر دو پیشش  
ازین بس آن دین میرا نسیخ  
میان لعینان نند خازار  
بچه زد بکیر و ای زود سیخ  
که بد جانیت که ای مدادر جدا  
به افتاد جانش محروم سیخ  
دی آنکس گفت منت خدا  
پیام بود بر زود باد صبا  
مر از قضا ضرب تا که رسید

طراق بر آمد که کازم مردم  
نماند کس بر کما میزند  
خدا کرد در راه الله جان کا  
در افتاد چون شرم کافران  
یک دست زایت دیکه در حب  
چو ما همیکه نهان نده از سیخ  
یک سن چو بماند میان نزار  
فتاد چنان نشد لغو غار  
شده وقت طاعت که نشد زود  
بافتاد از زب آن نشد در رخ  
که کتم بشه پیریت ای خدا  
به نزد محمد شاهی در سپرا  
نیزم ای پیرم بر آنم شمشیر